

رونمایی از چهره خصوصی دولت در اندیشه سیاسی - اخلاقی امام خمینی علیه السلام

* محمدجواد نوروزی
** سید محمد معصومی

چکیده

چهره خصوصی دولت و حاکمیت از آن جهت که مبتنی بر اصول و مبانی سیاست به معنای مدرن، غیر الهی و شیطانی است و در تعارض شدید با اخلاق سیاسی مبتنی بر اندیشه‌های دینی می باشد در آراء و اندیشه سیاسی امام نفی شده و مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. در عرصه عمل سیاسی نیز رفتار امام، مؤید طرد و نفی این چهره از حاکمیت است. از طریق مراجعه مستقیم به آثار اندیشه‌ای امام در کنار توجه به نظرات تفسیری صاحب‌نظران، آنچه که در این تقریر قابل ذکر است اعتقاد ایشان به عینیت دین و سیاست به واسطه جامعیت دین اسلام و یکسان بودن هدف دین و سیاست و رد هرگونه پارادایم سیاسی عاری از ملاحظات اخلاقی و دینی مانند چهره خصوصی حاکمیت است. همچنین دغدغه دینی کردن امر سیاست در همه شئون از جانب ایشان، قابل فهم و استنتاج است.

واژگان کلیدی

اخلاق، سیاست، اخلاق سیاسی، چهره خصوصی، اندیشه سیاسی. امام خمینی.

مقدمه

امام خمینی علیه السلام مؤسس حکومت دینی در ایران، فردی است که مبانی تئوریک نظام، بنای مستقیم بر

*. عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام. mohamadjavadnorozhi@yahoo.com

** عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی همدان و دانشجوی دکترای مدرسی انقلاب اسلامی ایران. mmasomi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۲/۳/۳

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۱

آرا و اندیشه‌های ایشان به ویژه در عرصه سیاست و حاکمیت دارد. شناخت آرا و نظریات ایشان در عرصه‌های گوناگون، هم معیار درستی از منطق حاکم بر ارکان اندیشه‌ای یک نظام کار آمد دینی را موجب می‌شود و هم معیار صحیحی در راستای شناخت هر چه بهتر مسیر انقلاب در این سه دهه را فراهم می‌سازد؛ شناختی که می‌تواند هم واجد وصف آسیب‌شناسانه باشد و هم تصحیح‌کننده ناراستی‌های احتمالی به وجود آمده. همچنین این شناخت و بررسی می‌تواند ما را به این حقیقت رهنمون سازد که اساساً مفهوم حکومت اسلامی در عرصه نظر و اندیشه چه تفاوت‌های آشکار و نهانی از جهت معیارهای حکمرانی مطلوب با دیگر مکاتب و اندیشه‌های هم‌عصر خود به ویژه اندیشه سیاسی مدرن و امروزی دارد.

بحث از چهره خصوصی دولت، معنا و مفهوم آن و آنچه که در پس این چهره از حاکمیت می‌گذرد و اثرات آن بر عرصه اجتماعی و سیاسی یک جامعه، بررسی واقعیت یا عدم واقعیت وجودی چنین چهره‌ای در نظام‌های سیاسی و امکان یا عدم امکان انتساب چنین باوری به اندیشه‌ای که برگرفته از آرای سیاسی امام علیه السلام خصوصاً در عرصه اخلاق سیاسی است از دغدغه‌های اصلی این تقریر است.

اهمیت این موضوع از آن جهت است که اساساً نظام سیاسی در اسلام، نظامی مبتنی بر اندیشه دینی و نظریه عینیت دین و سیاست است که از این جهت تعامل دائم میان گزاره‌های اخلاقی و امر سیاست در آن مورد تأکید و توجیه است. پذیرش چهره‌ای از حاکمیت با عنوان چهره خصوصی که اساساً چهره‌ای غیر اخلاقی از حکومت را به منصفه ظهور می‌رساند با این بعد نظری نظام سیاسی اسلامی در تعارض شدید است. البته بعضی صاحب‌نظران امر سیاست قائل به وجود این چهره در ابعاد حاکمیتی همه نظام‌های سیاسی هستند و آن را امری معمول و غیر قابل انکار می‌دانند و به نحوی قائل به عدم پیوند میان گزاره‌های اخلاقی و امر سیاست‌ورزی و حکمرانی هستند و مفهوم پایبندی به اخلاق سیاسی و التزامات آن را در عرصه سیاست مقبول و مشروع نمی‌دانند و در پاره‌ای از موارد به ستیز با اخلاقی کردن امر سیاست پرداخته و این خواست را مخالف شأنیت انسان و نظام‌های انسانی تلقی کرده‌اند.

بررسی آرای امام علیه السلام در این ارتباط با توجه به این مفروض که اساساً چنین چهره‌ای از حاکمیت از نظرگاه امام علیه السلام مطرود است و تبیین این طرد و رد با بیان مؤیدات کافی از بیانات و نظریات ایشان، دغدغه و موضوع اصلی این مقاله است؛ البته با توجه به این واقعیت که از منظر ایشان پیوند میان اخلاق و سیاست، وثیق و تنگاتنگ است و خارج کردن التزامات مربوط به حوزه اخلاق سیاسی از عرصه حاکمیتی حکومت‌ها و دولت‌ها از منظر دین، امری نامشروع و ناپسند و مبتنی بر توجیهات سیاست‌ورزی در شکل مدرن و غربی آن است. موضوعی که پرداخت و پردازش آن پس از سامان‌بندی بحث و ارائه چارچوب مفهومی لازم در حوزه اخلاق و سیاست و تعامل این دو امر انجام می‌پذیرد.

سامان‌بندی بحث

سؤالاتی که این تحقیق به دنبال پاسخ‌گویی به آنهاست از این قرار است:

۱. از نظر امام علیه السلام و مبانی اندیشه ایشان امر اخلاق و سیاست در چه معنا و هویتی رخت حقیقت بر تن می‌پوشد و چه معانی از اخلاق و سیاست در ذهن ایشان مطرود و نادرست است؟
۲. نسبت میان چهره خصوصی دولت و حاکمیت که اساساً چهره غیر اخلاقی و غیر دینی از حکومت را به منصف ظهور می‌نهد و اندیشه سیاسی و اخلاقی حضرت امام علیه السلام بر چه اساس و منوالی است؟ این چهره مقبول یا مطرود ایشان است؟
۳. نسبت میان سیاست‌ورزی در معنای مدرن و غربی آن با اندیشه سیاسی - اخلاقی امام علیه السلام چگونه قابل بحث و تبیین است؟ در فرض تبیین، محورهای اصلی نقد امام علیه السلام به این شکل از سیاست‌ورزی چیست؟

اهمیت پاسخ‌گویی به سؤالات این تحقیق، بیشتر از این جهت است که با گذشت سه دهه از انقلاب ایران و استقرار حکومت دینی در این مرز و بوم، در بعضی تقاریر و بیانات، تلاش هدفمندی در جهت زمینی کردن نهاد دولت و جداسازی آن از نهاد دین و اخلاق دینی صورت می‌پذیرد و وجود و بدیهی‌انگاری چهره‌ای از حاکمیت تحت عنوان چهره خصوصی به عنوان یک پارادایم موجه و علمی که از اساس در تعارض با ماهیت الهی حاکمیت است، مبنای گذار از اندیشه تأسیس و تثبیت حکومت دینی و همراهی با باور سکولاریسم در عرصه حاکمیت و ملک‌داری قرار گرفته است. بر این اساس در این مقاله، در ابتدا با تلاش در جهت توضیح و تبارشناسی دو واژه مهم اخلاق و سیاست، به ویژه از منظر امام خمینی علیه السلام تلاش می‌شود تفاوت‌های کلان و مبنایی اندیشه سیاسی دینی از غیر دینی مشخص و تبیین شود. سپس عرصه دولت و چهره‌ها و کارکردهای متفاوت آن مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه مفهوم چهره خصوصی دولت و الزامات آن در معنای مدرن است که مورد ایضاح و توضیح است.

اما بیان دلایل اصلی و توضیحات مبسوط در راستای رمزگشایی از مفهوم چهره خصوصی و ایرادات و انتقادات وارد بر این چهره از حاکمیت از منظر اندیشه سیاسی و اخلاقی امام علیه السلام دغدغه اصلی این تقریر را تشکیل می‌دهد. بررسی این مهم در سطح عام به بررسی رابطه دین و سیاست در آرای امام علیه السلام و کشف اعتقاد به عینیت دین و سیاست و در نتیجه تقسیم‌بندی حقیقت سیاست به سه قسم (الهی، شیطانی، حیوانی) و در نتیجه رد سیاست منهای اخلاق و دین پیرو آن چهره خصوصی حاکمیت، به عنوان یک مبنای کاملاً غیر اخلاقی و مبتنی بر سیاست شیطانی از جانب امام علیه السلام منجر می‌شود.

تبارشناسی واژه‌ها

تبیین درست هویت معرفتی و معنایی دو واژه اصلی پژوهش یعنی اخلاق و سیاست به فهم منطقی‌تر مسئله مدد خواهد رساند.

اخلاق

از اخلاق به ویژه در معنای اصطلاحی و علمی آن تعاریف زیادی ارائه شده است که بیشتر ناشی از تفاوت‌های آشکار و پنهان در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و منبع‌شناسی فیلسوفان اخلاقی است. علامه طباطبایی در این ارتباط می‌گوید:

هر نظام اخلاقی اولاً مبتنی بر جهان‌بینی آن نظام است و اختلاف درباره نظریه‌های اخلاقی از اختلاف در جهان‌بینی سرچشمه می‌گیرد و ثانیاً مبتنی است بر انسان‌شناسی و بعد فلسفی آن نظام (اخلاقی). (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۳۸)

امام خمینی خود خلق را بدین صورت تعریف می‌نماید:

«خلق» عبارت از حالتی است در نفس که انسان را دعوت به عمل می‌کند بدون رویه و فکر. مثلاً، کسی که دارای خلق «سخت‌گویی» است، آن خلق او را وادار به جود و انفاق کند، بدون آنکه مقدماتی تشکیل دهد و مرجحاتی فکر کند، گویی یکی از افعال طبیعی اوست، مثل دیدن و شنیدن. و همین‌طور، نفس «عفیف» که این صفت خلق آن شده است به طوری حفظ نفس کند که گویی یکی از افعال طبیعی اوست. تا نفس به واسطه ریاضت و تفکر و تکرر به این مقام نرسد، دارای خلق نشده است و کمال نفس حاصل نگردیده، و بیم آن است که آن خلق اگر از کمالات است زایل شود و عادات و اخلاق سیئه بر آن غالب آید. ولی اگر مثل افعال طبیعی شد و قوی و آلات رام گردید و قهر و سلطنت حق ظاهر شد، زوالش مشکل شود و نادر اتفاق افتد. (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۵۱۰)

اخلاق مورد نظر امام تنها یک اخلاق فردی و شخصی نیست بلکه سطوح مختلف آن را مد نظر قرار داده است. (اعم از فردی و اجتماعی) با این همه و با وجود جدا کردن این سطوح از یکدیگر آنها را جدا از هم نمی‌داند، بلکه اخلاق شخصی و فردی را مقدم بر اخلاق سیاسی و اجتماعی می‌داند. او با این بحث که خداوند مربی و پرورش دهنده انسان‌هاست و هدف بعثت انبیا نیز اصلاح و تربیت انسان بوده است رفتار و برنامه‌ریزی کرده است. (کیخا، ۱۳۸۶: ۱۶۳ - ۱۶۲)

امام علیه السلام غایت و هدف اخلاق را این‌گونه تقریر کرده‌اند: «منظور ما این است که مقصد قرآن و حدیث، تصفیه عقول و تزکیه نفوس است برای حاصل شده مقصد اعلای توحید». (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۱۱) و بدین دلیل است که آثاری چون احیاء علوم الدین (غزالی) را که به قول ایشان تمام

فضلا او را به مدح و ثنا یاد می‌کنند و آن را بدء و ختم علم اخلاق می‌پندارند رد می‌کنند و در اصلاح اخلاق و قلع ماده فساد و تهذیب باطن بی‌اثر می‌دانند؛ چراکه این اثر انسان را از مقصد اصلی اخلاق که همان رسیدن به مقصد اعلای توحید است باز می‌دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق عقب می‌اندازد. از منظر امام علیه السلام اثر اخلاقی می‌بایست موعظه کننده باشد و خود دردها و عیب‌ها را معالجه کند، نه آنکه راه علاج نشان دهد. (همان: ۱۳ - ۱۲)

سیاست

از نظر ریشه‌شناسی، سیاست واژه عربی از ریشه «ساس، یسوس» به معنای پرداختن به امور مردم بر طبق مصلحت، شأن، حکومت، ریاست، امر، نهی، سزاوار تنبیه و پرورش و پروراندن می‌باشد. معادل انگلیسی سیاست، «police» است که به معنای شهر و اجتماع شهروندان ساکن در آن و قانون اساسی است. (حسین‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۰) در مقام هویت معرفتی مصطلح، آراء و انظار، متفاوت و گاه متناقض است. حقیقت آن است که اساس این اختلافات، ریشه در مبانی فکری و جهان‌بینی مکاتب بشری و الهی دارد. از این‌رو برای فهم درست مفهوم سیاست می‌بایست مبانی و اصولی را که قرار است بر طبق آن به ارائه تعریف پرداخت، مورد فهم و شناسایی قرار داد.

از این‌رو، فهم درست مفهوم سیاست در فرهنگ اسلامی در گرو فهم وظایف حکومت اسلامی و مقایسه آن با وظایف سایر حکومت‌ها و نیز رسیدن به تمایزات سیاست اسلامی با غیر آن است. انتظار مسلمانان از حکومت چیست؟ آیا حکومت‌های غیر دینی نمی‌توانند این انتظار را برآورده کنند؟ به دیگر سخن، حکومت دینی چه اقداماتی انجام می‌دهد که حکومت غیر دینی به انجام آن اهتمام نمی‌ورزند؟ پاسخ به این پرسش‌ها در گرو توجه به برداشت‌های مختلف از سیاست است.

به طور کلی می‌توان برداشت‌های مختلفی از سیاست را در مکتب قدرت و مکتب هدایت طبقه‌بندی کرد. در مکتب قدرت، غایت دولت امور دنیوی است، اما در مکتب هدایت غایت دولت امور اخروی است. در اولی، دنیا مقصد است و در دومی، آخرت مقصد و دنیا منزلگاه. (لک‌زایی، ۱۳۸۷: ۴۶) از این منظر مفهوم سیاست در مکتب هدایت (که در این متن بیشتر مطرح نظر است) به این صورت قابل تعریف است:

تلاش انسان‌ها در جهت تحقق قانون الهی در روی زمین، به رهبری انبیاء، اوصیا و اولیا جهت نیل به سعادت قصوا. (لک‌زایی، ۱۳۸۵: ۲۱ - ۲۰)

اما در مکتب قدرت، مفهوم سیاست بر اساس اصول و مبانی خاص آن تعریف می‌شود. راسل در کتاب سیاسی خود به نام قدرت، تعریفی از سیاست ارائه نمی‌دهد ولی آن را کم و بیش با قدرت یکی

دانسته و در تعریف قدرت می‌گوید: «قدرت را می‌توان به عنوان پدید آوردن آثار مطلوب تعریف کرد». نوولی نیز در تعریف سیاست می‌گوید: «همه آن فعالیت‌هایی که مستقیم و یا غیر مستقیم با کسب قدرت دولت، تحکیم قدرت دولت و استفاده از قدرت دولت همراه است سیاست نامیده می‌شود. (الفی، ۱۳۸۷: ۱۹ - ۱۸)

امام خمینی به مفهوم سیاست از دو منظر و دیدگاه توجه داشته‌اند و به ارائه تعریف پرداخته‌اند. یک معنای عمومی و عام و یک معنای خاص و ارزشی که در معنای دوم به نوعی نگاه ایشان ایجابی و سلبی است.

جنبه عمومی و خصوصی سیاست

ایشان سیاست را از منظر عمومی بدین صورت تعریف و تبیین نموده‌اند: «مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت‌ها، جلوگیری از مفاسدی که هست. همه اینها سیاست است». (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۳۹) اما در معنای خاص و ارزشی سیاست و به صورت ایجابی، سیاست را بدین صورت تعریف و تشریح می‌نمایند:

سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد و تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند و به طرف آن چیزی که صلاحشان است. صلاح ملت است. صلاح افراد است. (همان: ۱۳ / ۲۱۸)

در جایی دیگر در این ارتباط مقرر می‌دارند:

[سیاست یعنی] اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جابرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و کجروی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل ... و سیاست راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف. (همان: ۲۱ / ۴۰۵)

امام علیه السلام معنای سلبی هم برای مفهوم سیاست ذکر می‌کنند که قائل به طرد و عدم اعتقاد به آن می‌باشند. در این معنا سیاست یعنی دروغ، خدعه، نیرنگ و پدرسوختگی. ایشان در این ارتباط خاطره‌ای به این شرح تعریف می‌کنند:

آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدرسوختگی است! و آن را شما برای ما بگذارید! چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم. امروز چون موقع مقتضی است، می‌گوییم. (همان: ۱ / ۶۵)

این جملات نشان می‌دهد که سیاست در نگاه امام خمینی به مفهوم مصطلح و رایج آن یعنی علم قدرت، و به مفهوم حيله و مکر، فرصت‌طلبی، نیرنگ بازی و بهره‌گیری از هر نوع وسیله در جهت هدف نیست. (اسم حسینی، ۱۳۹۰: ۱۱۳) بنابراین از نظر امام علیه السلام از یک سو رسیدن به قدرت و حفظ آن با نیرنگ و فساد جایگاهی ندارد و از دیگر سو دخالت در سیاست و آمیختگی دین و اخلاق با سیاست امری مسلم است. (سالاروند، ۱۳۹۰: ۲۶)

چهره خصوصی دولت

۱. مفهوم دولت

دولت مهم‌ترین منبع تدوین قواعد، اجرای تصمیمات و تخصیص ارزش‌های مادی و معنوی به شمار می‌آید. کارویژه اساسی دولت، برقراری نظم اجتماعی و سامان مطالبات اعضای جامعه سیاسی، برای رسیدن به وضع مطلوب و سعادت آن اعضا می‌باشد. (زهیری، ۱۳۸۶: ۱)

با اینکه مفهوم دولت از کاربردی‌ترین مفاهیم در حوزه دانش سیاسی است، این مفهوم همواره متحول بوده است و در میان اندیشمندان سیاسی اجماع نظر و زبان مشترکی در ارائه تعریف از مفهوم دولت وجود ندارد. (موسوی، ۱۳۸۷: ۷)

دولت در مفهوم عام دارای چهار عنصر اساسی است: قلمرو، مردم، حاکمیت و حکومت. این امکان وجود دارد که تعداد جمعیت و یا وسعت قلمرو یک کشور تغییر یابد و یا اقتدار و حاکمیت سیاسی چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی دستخوش تغییر و تحول مثبت و یا منفی شود و یا شکل و نوع حکومت تغییر و تبدل یابد ولی دولت و نظام سیاسی - اجتماعی ثابت و لایتغیر باقی بماند. (وینسنت، ۱۳۷۱: ۵۸ - ۵۶)

با این همه، اصطلاح دولت در علوم سیاسی، معمولاً به دو مفهوم متمایز، ولی مرتبط با هم، اطلاق می‌شود. گاهی به مجموعه خاصی از افراد و حاکمان گفته می‌شود که هر یک با خصوصیات و ویژگی‌هایی، اعم از ضعف‌ها و فضیلت‌های شخصی، وظایف عمومی را در زمانی معین انجام می‌دهند. در این معنی، دولت مترادف با حکام و کسانی است که قانون را وضع، اعلام و اجرا می‌کنند.

گاهی نیز، دولت به مجموعه خاصی از نهادهای برتر، یعنی به سازمان‌ها و شیوه‌های منظم و پذیرفته شده‌ای چون مجلس شورای اسلامی و هیئت وزیران گفته می‌شود که در طول زمان و فارغ از سلیقه‌های افراد به انجام آن وظایف (قانون‌گذاری و اجرا) می‌پردازند.

در اینجا در تعریفی که از دولت در نظر است، هر دو مفهوم مذکور قابل ملاحظه می‌شود: «دولت مجموعه‌ای از افراد و نهادهاست که قوانین فائده در یک جامعه را وضع و با پشتوانه قدرت برتری که در اختیار دارند، اجرا می‌کنند». (فیرحی، ۱۳۸۸: ۸)

با این تعریف، دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است. مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت، وضع و اجرای قوانین در جامعه است. قدرت منبع مورد استفاده دولت؛ حکومت مجموعه نهادهای لازم برای اجرای حاکمیت و اخذ تصمیم؛ و سیاست مجموعه اعمال دولت است. (بشریه، ۱۳۸۷: ۲۷ - ۲۶)

۲. مفهوم چهره خصوصی دولت

اساساً دولت پدیده پیچیده‌ای است و دارای ابعاد مختلف می‌باشد که برخی از نظریه‌های سیاسی به یک بعد از ابعاد مختلف آن نگریسته و متناسب آن شکل خاصی از دولت را ترسیم می‌کنند، اما در یک چشم انداز جامع، دولت دارای چهار وجه یا چهره اصلی می‌باشد:

اول: وجه اجبار: اساساً دولت تنها نهادی است که حق اعمال زور مشروع را دارد و بدون اجبار، عملی شدن کارکردهای دولت ممکن نیست.

دوم: وجه ایدئولوژی: ایدئولوژی‌ها، اعتقادات، باورها، نظام‌ها و دستگاه‌هایی هستند که دولت‌ها به وسیله آنها به خود مشروعیت می‌بخشند و هیچ دولتی فاقد وجه ایدئولوژیک نیست. مشروعیت عنصری است که دوام و قوام دولت‌ها با آن وابسته است.

سوم: وجه عمومی: مقصود از چهره عمومی دولت، چهره و وجهی از حاکمیت است که در آن کارویژه‌های عمومی و اصلی دولت متحقق می‌شود و در واقع چهره مشهور حاکمیت در همین چهره دیده می‌شود. می‌توان کارویژه‌های عمومی دولت را به چهار بخش تقسیم کرد: یکی حفظ همبستگی اجتماعی و سیاسی، دوم حل کشمکش‌ها و منازعات، سوم کوشش برای دستیابی به اهداف کلی حکومت و چهارم کوشش در تطبیق با شرایط جدید و متحول. (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۳ - ۱۲) در چهره عمومی دولت است که تلاش وحدت‌زای حاکمیت در عرصه اجتماع در راستای استمرار حیات سیاسی یک حکومت مشخص رنگ واقعیت می‌گیرد و دولت بر اساس این چهره خود را نماینده منافع عام مردم دانسته و در تعاملی آشکار با گروه‌های مخاطب خود در اجتماع قرار می‌گیرد. تفاوت اصلی این وجه از دولت با چهره خصوصی که در ادامه می‌آید در همین نکته نهفته است.

چهارم: چهره خصوصی: مقصود از چهره خصوصی دولت، آن بعد از حاکمیت است که اولاً به نحوی در مقابل وجه عمومی دولت و کارویژه‌های آن قرار می‌گیرد. ثانیاً آنچه در این وجه از حکومت اتفاق می‌افتد سوء استفاده از قدرت سیاسی، در راستای رسیدن به اغراض سیاسی و اقتصادی خاص و عمدتاً نامشروع است که این مهم از سوی پاره‌ای از بدنه حاکمیت که هدف عمده‌شان از این دست سوء استفاده‌ها باقی ماندن در قدرت سیاسی است صورت می‌گیرد. باید دقت داشت که وجود چنین

چهره‌ای در ابعاد حاکمیت به معنای مدرن آن امری هر چند مطرود و منفی است اما پذیرفته شده می‌نماید. این چهره با این معنا که دولت می‌بایست پیوسته در راستای خیر و نفع‌رسانی به عموم مردم حرکت نماید و مبتنی بر رهیافت وجه عمومی نماینده منافع عام مردم باشد در تعارض شدید است.

عده‌ای از نویسندگان سیاسی در توجیه وجود این بعد از دولت این گونه تقریر نموده‌اند که در هر جامعه‌ای برخی گروه‌ها در رابطه با دولت دارای موقعیت استراتژیک و ممتاز هستند، از توانایی‌های مالی بیشتری برخوردارند، با گروه‌های حاکم رابطه نزدیکتری دارند، توانایی اعمال نفوذ آنها بر دولت بیشتر است و دولت نیز به آنها نیاز بیشتری دارد. (بشیریه ۱۳۸۷: ۱۱۲) باور این مسئله در فضای اندیشه سیاسی مدرن در خصوص دولت‌ها و ابعاد آنها سبب شده است تا سخن از وجه خصوصی دولت‌ها به میان آید. پیشتر از این باید این نکته را خاطر نشان ساخت که دولت در این فضای اندیشه‌ای بیشتر مظهر مصلحت عمومی است و گرچه وجوه اخلاقی، مذهبی و اقتصادی دارد، اما اساساً موسسه‌ای اخلاقی، مذهبی و اقتصادی نیست؛ بلکه کارویژه‌های متفاوتی دارد. (همان: ۳۷)

از این منظر و مبتنی بر این توضیح از چهره خصوصی دولت این سؤال مطرح است که آیا دولت اساساً نماینده منافع و مصلحت عمومی است و یا اینکه در پس این ادعای متداول چهره حقیقی دولت‌ها نهفته است و آن اینکه دولت در جوامع طبقاتی نمی‌تواند پاسدار منافع و مصلحت عمومی باشد، بلکه منافع بخشی از جامعه را در مقابل بخش‌های دیگر نمایندگی می‌کند و در عین حال پیوسته بر بقای خویش در قدرت سیاسی و لو با توسل به چهره نامرئی و پنهانی، و هر چند سراسر غیر اخلاقی ادامه می‌دهد.

معتقدین به وجود این وجه در دولت اساساً دولت را مؤسسه‌ای خصوصی می‌دانند که موجب تحمیل اراده و منافع بخشی از جامعه بر بخشی دیگر می‌شود. ایشان نه تنها دولت مدرن را از لحاظ اجتماعی بی‌طرف نمی‌دانند بلکه آن را چیزی جز کمیته اجرایی طبقات حاکمه می‌دانند، کمیته اجرایی که در عین حال پیوسته به حفظ و بقای خود عرصه سیاست می‌اندیشد و در راستای آن فعل غیر مباح اخلاقی را متصور نمی‌باشد.

از این نظر دولت‌ها دارای وجه و چهره خصوصی هستند؛ چراکه اولاً در همه جا گروه‌های ممتاز و ذی‌نفوذ و برجسته‌ای وجود دارند که از منابع مختلف قدرت برخوردارند و بر سیاست‌های دولتی اعمال نفوذ می‌کنند و یا حتی دولت را آلت دست خود قرار می‌دهند و در واقع این چهره مکارانه، آزمند و ریاگونه دولت‌هاست که بیشتر بازرگانان و صاحبان ثروت و سرمایه‌گذاران غالباً با آن آشنا ترند و بیشتر با آن سر و کار دارند. (همان: ۱۲۰ - ۱۱۳) ثانیاً مبنای حاکمیت در دولت‌های مدرن، بقای دائم و منفعت‌ورزانه در عرصه سیاست است که این تلاش برای بقا در موارد بسیار زیاد با مفهوم

سوء استفاده از قدرت و توسل به افعال غیراخلاقی هم‌گرایی شدید دارد. اقسام فسادهای سیاسی، مالی و اقتصادی دولتمردان بر پایه وجود همین چهره از دولت توجیه می‌شود. در واقع با استناد به این چهره از دولت است که اساساً چنین رفتارهایی از جانب دولتمردان موجه و در سیاست به معنای مصطلح و معمول امروزی که عمده مبانی آن مبتنی بر اندیشه‌های مدرن و امروزی است، امری طبیعی و مطابق قاعده می‌نماید.

در یک جمع‌بندی کلی چهره خصوصی دولت، چهره نهفته، پشت پرده و غیر اخلاقی حاکمیت است که در آن تلاش طبقه حاکم در راستای حفظ قدرت سیاسی بر اساس رفتارهای غیر اخلاقی و منفعت‌طلبانه سیاسی توجیه و تبیین می‌گردد.

۳. چهره خصوصی دولت در اندیشه امام علیه السلام

مبتنی بر توضیحاتی که در خصوص مفهوم چهره خصوصی دولت ارائه شد، سؤال قابل طرح این است که آیا با توجه به مجموعه آراء سیاسی و اندیشه امام و تعاریف و اصولی که از نظریات ایشان در خصوص اخلاق و سیاست بیان شد، اساساً چنین تصویری از چهره خصوصی دولت و حاکمیت، آن‌گونه که بیان شد مقبول و مورد پذیرش است؟ در فرض رد یا قبول چه مؤیدات و شواهد مثالی وجود دارد؟ آیا بنای تئوریک یک نظام دینی و اسلامی گرایش به سمت خدمت و برآوردن نیازهای یک گروه خاص و ویژه را می‌پذیرد؟ و آیا توسل به افعال مخالف اخلاق سیاسی از سوی دولت‌ها در راستای بقای بیشتر در عرصه سیاست امری مطرود و یا مقبول است؟

به طور کلی می‌توان پاسخ به سؤالات مذکور را در اندیشه‌های حضرت امام در دو سطح عام و خاص مورد توجه و بررسی قرار داد.

اول. در سطح عام

مقصود ما در این سطح، توجه به بینش و نگرش کلان امام علیه السلام در عرصه اندیشه سیاسی است که ارتباط وثیقی با مفهوم اخلاق سیاسی از نقطه نظر ایشان داراست. باید با شناسایی اصول اساسی حاکم بر اندیشه امام دریافت که ایشان اساساً معتقد به بسترها و گزاره‌های مبنایی که منجر به چنین تعریف خاصی از چهره خصوصی حاکمیت می‌شود هستند یا خیر؟ آیا مناسبت‌هایی که بر پایه آنها در سیاست به توجیه و مقبولیت چهره خصوصی دولت می‌رسیم از نظر امام علیه السلام پذیرفته شده است؟ و در فرض نفی و یا اثبات، مستندات ما از آرای ایشان در این خصوص چیست؟

آنچه در این سطح قابل پیشنهاد و مفید فایده به نظر می‌رسد بررسی رابطه دین و سیاست در آرای امام علیه السلام و مقایسه تطبیقی آن با دیگر مکاتب و مآخذ سیاسی است. اساساً این کلان‌نگری به

شکل صحیح و جامع منتج به اذعان این واقعیت می‌شود که برآیند چهره خصوصی دولت به مفهوم رایج و عواقب ناشی از توجیه آن از منظر امام علیه السلام مطرود و مردود است و تعارضات اساسی با اندیشه امام علیه السلام در عرصه سیاست و اخلاق (سیاستی که پیشتر از منظر امام علیه السلام تعریف و توضیح شد) دارد؛ چراکه این اندیشه سیاسی مصطلح و مدرن با مبانی مبتنی بر باور سکولاریسم به سبک امروزی است که با اصول خاص خود در مسیر جدایی دین از سیاست و اخلاق قدم بر می‌دارد و چنین تفسیر و تأییدی از وجه خصوصی دولت‌ها را می‌پذیرد. نقطه اساسی افتراق امام علیه السلام در این مسئله با دیگر معارضان در این نکته نهفته است که امام علیه السلام قائل به پیوند عمیق دین با سیاست و اخلاق و حتی در تعبیر بهتر عینیت دین و سیاست و اخلاق می‌باشند و لهذا آنچه که مفروض دیگر مکاتب سیاسی در عصر مدرن است که همان اندیشه جدایی دین از سیاست و از نتایج آن قائلیت به وجود چهره خصوصی در نظام‌های سیاسی و توجیه عواقب ناشی از آن هستند از منظر ایشان رد و مطرود است. برخی از تعبیرات ایشان در این باره چنین است:

نگذارید حقیقت و ماهیت اسلام مخفی بماند، و تصور شود که اسلام مانند مسیحیت اسمی - و نه حقیقی - چند دستور در باره رابطه بین حق و خلق است، و «مسجد» فرقی با «کلیسا» ندارد. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱۱)

آنچه در این کلام، مفروض امام علیه السلام است جامعیت دین است و اینکه اسلام در تمامی ابعاد سیاسی و اجتماعی دارای منطق و رأی است. در جایی دیگر می‌فرمایند: «برای همه امور، اسلام قانون و آداب آورده است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد». (همان: ۱۲) ایشان در این بیان نیز بر جامعیت دین در همه امور تأکید دارند. به نظر امام علیه السلام حتی احکام اخلاقی اسلام هم واجد وصف سیاسی است: «اسلام، احکام اخلاقی‌اش هم سیاسی است. همین حکمی که در قرآن هست که مؤمنین برادر هستند این یک حکم اخلاقی است، یک حکم اجتماعی است، یک حکم سیاسی است». (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۳ / ۱۳۱) چون اساساً دین متولی امر هدایت در تمامی شئون یک جامعه است، پس کاملاً با سیاست پیوند می‌خورد:

مذهب اسلام هم‌زمان با اینکه به انسان می‌گوید که خدا را عبادت کن و چگونه عبادت کن، به او می‌گوید چگونه زندگی کن و روابط خود را با سایر انسان‌ها باید چگونه تنظیم کنی و حتی جامعه اسلامی با سایر جوامع باید چگونه روابطی را برقرار نماید. هیچ حرکتی و عملی از فرد و یا جامعه نیست مگر اینکه مذهب اسلام برای آن حکمی مقرر داشته است. بنابراین طبیعی است که مفهوم رهبر دینی و مذهبی بودن، رهبری

علمای مذهبی است در همه شئون جامعه، چون اسلام هدایت جامعه را در همه شئون و ابعاد برعهده گرفته است. (همان: ۴ / ۱۶۸)

امام در جایی دیگر برای تأکید بر پیوند عمیق دین و سیاست و مقابله با انگاره‌های ناصحیح اجتماعی در آن ایام حتی سوگند نیز می‌خورند تا اینکه اسلام را دینی سیاسی و سیاست را امری دینی معرفی کنند:

والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه گرفته و می‌گیرد. (همان: ۱ / ۶۵)

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان دلایل امام خمینی در نفی تفکیک دین از سیاست را بدین شرح خلاصه کرد:

اول: جامعیت دین اسلام که با عبارت نقل شده در بالا از ایشان توضیح داده شد.
دوم: یکسان بودن هدف دین و هدف سیاست؛ چراکه از منظر امام علیه السلام دین و سیاست برای هدایت انسان به سوی سعادت و در پی تحقق عدالت در جامعه هستند فلذا نمی‌توانند از یکدیگر جدا باشند.
سوم: جدا نبودن دنیا از آخرت.

چهارم: پیوند دین و سیاست در آموزه‌های قرآن و سیره پیامبر و ائمه.
پنجم: ماهیت سیاسی بسیاری از احکام اسلام؛ چراکه به نظر امام با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع، استلزام تشکیل حکومت استنباط می‌شود.

ششم: رابطه دین و سیاست از نگاه کارکردی: امام در اینجا با نگاهی کارکردگرایانه معتقد است اصولاً تفکیک این دو موجب تفکیک قوه روحی و مادی از یکدیگر می‌شود که این امر زیان‌های کمرشکنی به کشور وارد می‌سازد. (فوزی، ۱۳۸۸: ۱۰۵ - ۹۸)
امام این ارتباط را در کتاب کشف الاسرار این گونه تقریر کرده‌اند:

حضور دین در صحنه سیاسی موجب کاهش فساد، دزدی، خیانت، جنایت و بی‌عفتی و ... می‌شود. با تضعیف جایگاه دین و روحانیت در جامعه خلل‌هایی در کشور پیدا می‌شود که صدها دادگستری و شهربانی نمی‌توانند بخش کوچکی از آن را اصلاح کنند. (امام خمینی، بی‌تا: ۲۰۲ - ۱۹۰)

نتیجه آنکه امام به عنوان یک اندیشمند سیاسی معتقد به عینیت دین و سیاست و اخلاق هرگز نمی‌تواند در آرای سیاسی خود قائل به چهره‌ای از حکومت شود که از اساس با آموزه‌های دینی در تعارض است. این نگاه از آنجا ناشی می‌شود که امام در اصل، نظریه جدایی دین از سیاست را مردود می‌داند. از این‌رو، نتایج ناشی از این اعتقاد نیز از منظر ایشان قابل قبول نمی‌باشد.

دوم. در سطح خاص

مقصود ما در سطح خاص، نگرش امام علیه السلام به صورت خاص در عرصه اندیشه سیاسی به مسئله اخلاق سیاسی و لزوم رعایت آن از جانب حکومت است. در واقع، درک اندیشه ایشان در خصوص مناسبات میان امر اخلاق و سیاست و اعتقاد به حکومت و دولت اخلاقی می‌تواند ما را به این نکته رهنمون سازد که اساساً از منظر امام هر گزاره و مبنای سیاسی که عاری از ملاحظات اخلاقی مبتنی بر آموزه‌های دینی و الهی باشد رد و مطرود است که از جمله آنها باور و توجیه امری تحت عنوان چهره خصوصی حاکمیت است. مبانی مورد پذیرش امام علیه السلام در عرصه اندیشه اخلاقی عبارتند از:

اول: انسان موجودی دو بعدی است؛ امام در این باره می‌گوید:

بدان که انسان اعجوبه‌ای است دارای دو نشئه و دو عالم: نشئه ظاهر ملکیه دنیوی که آن بدن او است، و نشئه باطنه غیبیه ملکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او، که از عالم غیب و ملکوت است ... (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۵)

دوم: نفس انسان که دارای سه مقام مستقل است:

مقام اول: منزل ملک و ظاهر و دنیا؛ مقام دوم: منزل باطن و نشئه ملکوت و قلب؛ منزل سوم: مقام عقل. (همان: ۶)

سوم: انسان موجودی قابل تغییر و منعطف است. امام در این مورد می‌فرماید:

جميع ملکات و اخلاق نفسانیه، تا نفس در این عالم حرکت و تغییر است و در تحت تصرف زمان و تجدد واقع است و دارای هیولی و قوه است، قابل تغییر است، و انسان می‌تواند جميع اخلاق خود را متبدل به مقابلات آنها کند. (همان: ۵۱۰)

چهارم: اساس اخلاق بر دین مبتنی است: امام در این باره اظهار می‌کند:

و بدان که هیچ راهی در معارف الهیه پیموده نمی‌شود مگر آنکه ابتدا کند انسان از ظاهر شریعت. و تا انسان متأدب به آداب شریعت حقه نشود، هیچ یک از اخلاق حسنه از برای او به حقیقت پیدا نشود، و ممکن نیست که نور معرفت الهی در قلب او جلوه کند و علم باطن و اسرار شریعت از برای او منکشف شود. (همان: ۸)

پنجم: سعادت: فهم سعادت و عوامل مؤثر در آن در اندیشه امام خمینی، کلید فهم بسیاری از مباحث اخلاقی و اجتماعی وی و راه دریافت فهم ارتباط اخلاق و سیاست در اندیشه اوست. امام، سعادت را در یافتن لذت و امور ملایم می‌داند، از این رو ملاک آن یافتن و دریافت ملایقات است. سعادت از این منظر با تزکیه مراتب سه‌گانه انسان یعنی قوای جسمانی، خیال و باطن و قوه عاقله به دست می‌آید. این قوا بایستی با عمل به قوانین الهی به صورت قوای انسانی در آید. برای رسیدن به

سعادت تعدیل و تقویت عقل عملی و نظری لازم است. (کیخا، ۱۳۸۶: ۱۶۵ - ۱۶۴)

ششم: عدالت معیار راستی آزمایی اخلاق است: در نگاه امام‌زکریا علیه السلام به صورتی عدالت نهایت و غایت اخلاق محسوب شده است. امام‌زکریا علیه السلام که عدالت را همان صراط مستقیم می‌داند در این باره چنین شرح می‌نماید:

بدان که عدالت عبارت است از: حد وسط بین افراط و تفریط. و آن از امهات فضایل اخلاقیه است؛ بلکه عدالت مطلقه، تمام فضایل باطنیه و ظاهریه و روحیه و قلبیه و نفسیه و جسمیه است؛ زیرا که عدل مطلق، مستقیم به همه معنی است (امام خمینی، ۱۳۸۲: ۱۴۷) ... پس طریق سیر انسان کامل از نقطه نقص عبودیت تا کمال عز ربوبیت، عدالت است که خط مستقیم و سیر معتدل است. و اشارات بسیاری در کتاب و سنت بدین معنی است چنانچه صراط مستقیم، که انسان در نماز طالب آن است، همین سیر اعتدالی است ... (همان: ۱۵۲)

از نظر امام خمینی، عدالت نه تنها خواست فطری بشر است، بلکه از جمله سنن الهی، یکی از مقاصد قرآن، هدف اسلام و هدف ارسال پیامبران است. از این رو در سعادت انسان تأثیر غیر قابل انکاری دارد. (کیخا، ۱۳۸۶: ۱۶۶)

هفتم: تقدم اخلاق شخصی و فردی بر اخلاق جمعی و توجه به بعد اجتماعی اخلاق: با اینکه در نگاه اول به آثار امام به نظر می‌رسد که توجه ایشان بیشتر به اخلاق فردی است و راه‌کارهایی که برای قلع و قمع مفاسد اخلاقی و کسب فضایل ارائه می‌کند درونی است و از این رو هرکس را موظف می‌داند که نفس خود را اصلاح کند، اما از آنجا که اصلاح جامعه در گرو اصلاح رهبران و شهروندان است این نگاه رویکرد کاملاً سیاسی و اجتماعی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، اگر موانع اخلاق فاضله نفس انسان است، در این صورت مبارزه با نفس که به جهاد اکبر تعبیر می‌شود، بر تک افراد واجب است، اما اگر موانع در اجتماع یا از ناحیه سیاست‌های استعماری است، نیاز به مبارزه جمعی وجود دارد. اینجاست که اخلاق و سیاست در اندیشه امام در پیوستگی کامل قرار می‌گیرد. (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

هشتم: هدف از بعثت انبیاء تربیت انسان است: مطابق نظریات امام، موضوع علم همه انبیا انسان است. اساساً انبیا برای انسان‌سازی و رساندن انسان به تکامل و سعادت مبعوث شده‌اند؛ زیرا اساس عالم بر تربیت انسان است. بر این اساس امام نیز برنامه خود را ادامه راه انبیا که همان انسان‌سازی است می‌داند. (کیخا، ۱۳۸۶: ۱۶۹ - ۱۶۸) تعامل اخلاق با سیاست و هم‌راستا بودن آنها در حیات فردی و اجتماعی نیز از منظر امام‌زکریا علیه السلام با اصولی که در حوزه تفکر اخلاقی ایشان برشمرده شد و مورد توضیح قرار گرفته امری مفروض و مقبول است.

ارتباط میان دو مقوله اخلاق و سیاست را از نگاه امام‌زکریا علیه السلام می‌توان از نقاط مختلف بررسی کرد، از

یک سو مبانی و مفروضات واحدی برای دو مقوله اخلاق و سیاست وجود دارد که اخلاق و سیاست را هم‌هدف و هم‌راستا قرار می‌دهد مانند جامعیت احکام اسلام، سعادت و خیر انسان‌ها، عدالت، و اجتماعی و سیاسی دانستن همه احکام و قواعد اسلام و مباحثی از این قبیل ... که بسیاری از این موارد همان موارد عقلی تشکیل حکومت از نظرگاه امام علیه السلام است که به نوعی اخلاق و سیاست را نیز به یکدیگر پیوند می‌زند و از سوی دیگر می‌توان مطالب بسیاری در زمینه تأثیر این دو مقوله بر یکدیگر از نظرگاه امام یافت که نمونه چنین جمالتی به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی در آثار امام علیه السلام به چشم می‌خورد. در این مرحله، عمدتاً در بیانات امام، آثار دو سویه اخلاق و سیاست بر یکدیگر وجود دارد و تعامل دو واژه فوق به چشم می‌خورد. (همان: ۱۸۰ - ۱۷۹)

آنچه از مجموع این بیانات و آراء در خصوص تعامل اخلاق و سیاست به صورت خلاصه قابل دریافت است موارد ذیل است:

۱. امام علیه السلام به شدت دغدغه اخلاقی کردن سیاست را در همه شئون خود دارد؛
۲. از منظر امام علیه السلام سیاست ابزار اخلاق است و اخلاق پایه سیاست؛
۳. دوام و بقای سیاست و حکمران سیاسی در گرو رعایت اخلاق و انحطاط آن در گرو انحطاط اخلاق و قواعد آن است؛
۴. اخلاق و سیاست در گزاره سعادت فرد و اجتماع به عنوان هدف همپوشانی عمیق دارند؛
۵. عدالت رکن اساسی حکومت است و نظام عادلانه مایه خوشبختی بشر و زمینه‌ساز حکومت اخلاق‌گرا؛

۶. فقیه به عنوان ولی و حاکم، خود می‌بایست فردی اخلاق‌گرا و معلم آن باشد. (فصیحی: ۱۳۸۶: ۱۴۶ - ۱۴۵)

امام علیه السلام بر مبنای نگرش اخلاقی خود به امر سیاست و اهدافی که سیاست معطوف به آنان است و اصولی که در تعامل میان سیاست و اخلاق برشمرده شد به تقسیم‌بندی و بیان انواعی از سیاست می‌پردازد که قسمی از آن (سیاست شیطانی) به طور مستقیم مؤید اندیشه‌های سیاسی غیر اخلاق‌گرا و نتایج ناشی از آن همچون قائلیت به چهره خصوصی دولت و حاکمیت و کارویژه‌های خاص آن است که این قسم از سیاست به طور کامل از منظر امام علیه السلام رد شده است و دلایل متعددی از جانب ایشان در این راستا اقامه گردیده است.

انواع سیاست مورد نظر ایشان به صورت خلاصه عبارت است از:

۱. سیاست الهی (نبوی یا اسلامی): این نوع از سیاست در چارچوب دین و مکتب حیات‌بخش اسلام تعریف می‌شود و جوهر آن هدایت و سعادت مردم است. این سیاست با اخلاق، معنویت و

عرفان آمیخته است و به نحوی معادل دیانت و مطلوب امام است. (مظفری، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

[سیاستی که بر مبنای] اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگری و حکومت جائرانه، بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشاء و انواع کجروی‌ها ... آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی ... بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه آن به موازین عقل و عدل و انصاف ... باشد. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۲۱ / ۴۰۵)

۲. سیاست حیوانی (این جهانی): منظور آن سیاستی است که تنها به یک بعد از وجود انسان (بعد مادی) توجه داشته و تأمین خوراک و پوشاک و نیازهای مادی او را مد نظر قرار می‌دهد. آنچه که امروز تحت عنوان دولت رفاه^۱ مطرح است، نگرش و اعمال همین نوع سیاست است که طی آن دولت موظف به تأمین معیشت و امکانات رفاهی و مادی و اعضای جامعه است. این نوع سیاست در شکل صحیح خود جزء ناقصی از سیاست الهی است. (مظفری، ۱۳۸۵: ۱۳۶)

امام علیه السلام به این نوع سیاست نگاهی انتقادی دارد و در خصوص آن این گونه بیان نظر کرده‌اند:

ما اگر فرض کنیم که یک فردی هم پیدا بشود که سیاست صحیح را اجرا کند، نه به آن معنای شیطنی فاسدش ... این سیاست یک بُعد از سیاستی است که برای انبیا بوده است و برای اولیا و حالا برای علمای اسلام. انسان یک بُعد ندارد، جامعه هم یک بُعد ندارد، انسان فقط یک حیوانی نیست که خوردن و خوراک همه شئون او باشد ... سیاست‌های شیطنی و سیاست‌های صحیح اگر هم باشد امت را در یک بُعد هدایت می‌کند و راه می‌برد و آن بُعد حیوانی است. بعد اجتماع مادی است و این سیاست یک جزء ناقصی از سیاستی است که در اسلام برای انبیا و برای اولیا ثابت است. آنها می‌خواهند ملت را، ملت‌ها را، اجتماع را، افراد را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که از برای انسان متصور است، از برای جامعه متصور است. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۳ / ۴۳۲)

۳. سیاست شیطنی: این نوع از سیاست و توضیح آن و بررسی مستندات از آرا و اندیشه امام علیه السلام در رد آن به نحوی مهم‌ترین شاهد مثال ما در این تقریر در رد سیاست به معنای مکارانه، ریاکارانه و فریب‌گر و در خدمت یک گروه خاص و ممتاز از افراد جامعه است.

منظور از سیاست شیطنی، کنش یا رفتاری در حوزه عمومی است که مبتنی بر التواء و افتراء است یعنی چند ویژگی اساسی دارد:

۱. دروغ‌گویی و ناراستی یا عدم صداقت در گفتار و رفتار.

1. Welfare-state.

۲. فریب و حيله يا نيرنگ و سلطه بر مردم از طريق فریب و تزوير.

۳. هوای نفس و امیال فردی و مادی. (جمشیدی، ۱۳۸۸: ۲۰۵)

در سیاست شیطانی، معنویت، اخلاق، عرفان و دین ارزش آلی دارند؛ هدف وسیله را توجیه می‌کند و سیاستمداران مجاز به زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی و معنوی بوده و در صورت لزوم استفاده ابزاری از آنها مجاز است. (مظفری: ۱۳۸۵، ۱۳۷)

امام خمینی در خصوص این سیاست و نقد آن از منظر باورهای دینی این چنین می‌گویند:

البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم و با حيله و تزوير و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است. (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۱۳ / ۴۳۲)

آنچه از نظرگاه امام علیه السلام به عنوان معیارها و شاخص‌های این نوع از سیاست قابل ذکر است عبارتند از:

۱. دروغگویی؛

۲. چپاول مردم؛

۳. تسلط بر اموال و نفوس با حيله و تزوير؛

۴. خدعه، فریب، نیرنگ و پدرسوختگی؛

این سیاست به طور کلی از منظر امام علیه السلام مردود است لکن هرگاه شاخص‌های این نوع سیاست در مقام عمل در هر نظام سیاسی ولو نظامی که داعیه پیروی از امر سیاست بر مبنای الهی آن را دارد بروز و ظهور پیدا کند از نظرگاه امام علیه السلام آسیب است و می‌بایست برطرف گردد.

امام علیه السلام در کتاب شریف شرح *چهل حدیث*، در حدیث دوم که به مسئله ریا، معنا و درجات آن می‌پردازد از این باب که ریا در جامعه اتفاق می‌افتد و از این طریق می‌تواند به ساحت سیاست وارد شود، پیامدهای چهره ریاکارانه و فریب‌آمیز را برمی‌شمرد و آن را سرمنشأ فساد در فرد و اجتماع و لاجرم در عرصه سیاست از میان برنده مشروعیت رهبران می‌داند. امام علیه السلام اتیان به عمل و عبادات شرعی یا اتیان به راجحات عقلی، به قصد ارائه به مردم و جلب قلوب بدون قصد صحیح الهی را از درجات ریا بر می‌شمرد و فرد مرتکب را از جمله منافقین و عاقبت او را بی‌ایمان از دنیا رفتن بر می‌شمرد. (امام خمینی، ۱۳۸۳: ۳۷ - ۳۵)

امام علیه السلام برای حل این مشکل چه در عرصه فردی و چه در عرصه سیاسی و اجتماعی راه حل دارد؛ راه حلی کاملاً منتج از نگاه بی‌بدیل توحیدی ایشان به تمامی امور جاری در عالم هستی. ایشان همه آحاد جامعه را به ویژه خواص را که بی‌شک متکفل امور سیاسی نیز هستند به اخلاص و توجه

به صفت مسببیت الهی و در قلب نهادن توحید فعلی که اول درجه توحید در قلب است دعوت می‌نماید؛ امری که تنها با تهذیب نفس امکان پذیر و ممکن است:

پس شما که اهل علم و متکفل اصلاح امتی و راهنمای آخرت و طبیب امراض نفسی، لازم است اول خود را اصلاح نمایی و مزاج نفس خود را سالم کنی تا از جمله عالمان بی‌عمل، که حالش معلوم است نباشی. (همان: ۴۹)

نکته دیگر اینکه سیاست اخلاقی در اندیشه امام علیه السلام صرفاً یک آرمان‌گرایی صرف نبود بلکه آن حضرت با تأسیس جمهوری اسلامی و رهبری آن در میدان عمل، اخلاق را سیاسی و سیاست را اخلاقی نمود. وقوع انقلاب اسلامی تحت تأثیر شخصیت اخلاقی - سیاسی امام علیه السلام واکنشی بود به بحران اخلاقی و سیاسی زمانه. امام از منظر اجباء‌گرانه بر مبنای مقیاس‌های دینی - اخلاقی به پاکسازی نظام سیاسی اخلاق زدا پرداخت و جامعیت علمی، عدالت و منش اخلاقی حاکم مسلمان را مطرح کرد. در نتیجه حضور فعال و مستمر امام در صحنه حیات اجتماعی - سیاسی ایران و رهبری انقلاب، هدفی جز اخلاقی کردن سیاست نداشت. (فصیحی، ۱۳۸۶: ۱۴۵)

نتیجه اینکه بررسی نحوه تعامل میان اخلاق و سیاست در اندیشه امام علیه السلام با توجه به نگاه اخلاقی ایشان به امر سیاست و مبانی و اصول مورد پذیرشی که در این ارتباط دارا هستند ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که از دیدگاه ایشان سیاست منهای اخلاق دینی و دولت غیر اخلاق‌گرا امری غیر قابل قبول و مردود است و چهره خصوصی دولت و حاکمیت که از اساس مبنای غیر اخلاقی و مبتنی بر سیاست شیطانی داراست نیز غیرقابل پذیرش و از اساس باطل است.

نتیجه

مبتنی بر آنچه که در این مقاله طرح و تقریر گردید موارد ذیل به صورت خلاصه قابل عنوان و تأکید است:

۱. چهره خصوصی دولت و حاکمیت از لحاظ مفهومی و توجیهی خاستگاهی غیردینی و غیراخلاقی (اخلاق مبتنی بر آموزه‌های دینی) دارد و در سیاست به معنای اصطلاحی، مدرن و امروزی آن توجیه‌پذیر است.

۲. امام علیه السلام قائل به پیوند عمیق دین با سیاست و حتی در تعبیر بهتر عینیت دین و سیاست هستند لذا آنچه که مفروض دیگر مکاتب سیاسی در عصر مدرن است که همان اندیشه جدایی دین از سیاست و از نتایج آن قائلیت به وجود چهره خصوصی در نظام‌های سیاسی و توجیه عواقب ناشی از آن است از منظر امام علیه السلام غیر قابل قبول است.

۳. دلایل اصلی امام علیه السلام در رد تز جدایی دین از سیاسی عبارت است از جامعیت دین اسلام،

یکسان بودن هدف دین و هدف سیاست، جدا نبودن دنیا از آخرت، پیوند دین و سیاست در آموزه‌های قرآن و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، ماهیت سیاسی بسیاری از احکام اسلام، رابطه دین و سیاست از نگاه کارکردی.

۴. از منظر امام علیه السلام هر گزاره و اندیشه سیاسی که عاری از ملاحظات اخلاقی مبتنی بر آموزه‌های دینی و الهی باشد مردود است که از جمله آنها باور و توجیه امری تحت عنوان چهره خصوصی حاکمیت است که کاملاً وجه غیر اخلاقی دارد.

۵. از نظرگاه امام، مبانی و مفروضات واحدی برای دو مقوله اخلاق و سیاست وجود دارد که اخلاق و سیاست را هم‌هدف و هم‌راستا قرار می‌دهد مانند جامعیت احکام اسلام، سعادت و خیر انسان‌ها، عدالت و اجتماعی و سیاسی دانستن همه احکام و قواعد اسلام.

۶. امام علیه السلام به شدت دغدغه اخلاقی کردن سیاست را در همه شؤون خود دارد. ایشان معتقدند سیاست ابزار اخلاق است و اخلاق پایه سیاست و دوام و بقای سیاست و حکمران سیاسی در گرو رعایت اخلاق و انحطاط آن در گرو انحطاط اخلاق و قواعد آن است.

۷. سیاست در معنای شیطانی به معنای التواء، فریب، حيله و نیرنگ که منجر به چپاول مردم و تسلط ناصحیح بر اموال و نفوس انسان‌ها می‌گردد از نقطه نظر امام علیه السلام مردود است.

منابع و مأخذ

۱. اسم حسینی، غلامرضا، ۱۳۹۰، «نقش محوری انسان کامل در توسعه سیاسی متعالیه در اندیشه سیاسی امام خمینی»، فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی، شماره ۱.
۲. الفی، محمدرضا و حجت‌اله ساعی، ۱۳۸۷، مبانی و اصول علم سیاست، تبریز، اختر.
۳. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۸۵، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۴. _____، ۱۳۸۲، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۵. _____، ۱۳۸۳، شرح جهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. _____، کشف الاسرار، بی تا، بی جا.
۷. _____، ولایت فقیه، ۱۳۷۳، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. بشیریه، حسین، ۱۳۸۷، آموزش دانش سیاسی، تهران، نگاه معاصر.
۹. جمشیدی، محمدحسین، ۱۳۸۸، اندیشه سیاسی امام خمینی، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

۱۰. حسین‌زاده، ابوالحسن، ۱۳۸۶، «جایگاه اخلاق و مدیریت سیاسی امام خمینی»، *فصلنامه دین و سیاست*، شماره ۱۲ - ۱۱.
۱۱. زهیری، علی‌رضا، ۱۳۸۶، *دولت اخلاقی در آراء سیاسی امام خمینی*، تهران، کنگره اندیشه‌های اخلاقی - عرفانی امام خمینی.
۱۲. سالاروند، امیر، ۱۳۹۰، *گفت‌وگو با مبارزه در اندیشه سیاسی امام خمینی*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا.
۱۴. فصیحی، محمدعارف، ۱۳۸۶، «بررسی رابطه اخلاق و سیاست در اندیشه سیاسی امام محمدغزالی و امام خمینی»، *کوثر معارف*، شماره ۳.
۱۵. فوزی، یحیی، ۱۳۸۸، *اندیشه سیاسی امام خمینی*، قم، دفتر نشر معارف.
۱۶. فیرحی، داود، ۱۳۸۸، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سمت.
۱۷. کیخا، نجمه، ۱۳۸۶، *مناسبات اخلاق و سیاست در اندیشه اسلامی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۸. لک‌زایی، نجف، ۱۳۸۵، *سیر تطور سیاسی امام خمینی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۹. _____، ۱۳۸۷، *درآمدی بر مستندات قرآنی فلسفه سیاسی امام خمینی*، قم، بوستان کتاب.
۲۰. مظفری، آیت، ۱۳۸۵، «تئوری وحدت سیاست و معنویت از منظر امام خمینی»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، شماره ۱۳.
۲۱. موسوی، سیدمحمد، ۱۳۸۷، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، پیام نور.
۲۲. وینست، آندرو، ۱۳۷۱، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشریه، تهران، نشر نی.